

پژوهشی در باب غیبت امام مهدی علیه السلام

نوشته: ابوالصلاح حلبی (۳۷۴-۴۴۷ هجری قمری)

ترجمه: بهروز بیک علی‌زاده*

چکیده: ابوالصلاح حلبی (۳۷۴-۴۴۷ ه ق) محدث، فقیه و متکلم نامدار شیعی در قرن پنجم هجری قمری، بخشی از کتاب گران قدر خود «تقریب المعارف» را به بحث درباره‌ی امام مهدی علیه السلام اختصاص داده و در آن، به یازده مبحث در باره‌ی غیبت حضرتش بر مبنای عقل و برهان پرداخته که برخی از آن‌ها جنبه‌ی پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده دارد. از دیدگاه ابوالصلاح حلبی، عقیده‌ی استوار به امامت امام مهدی علیه السلام، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌هاست. هم‌چنین ناامنی و نبودن یاور، دلیل موجّه بر غیبت است. آیا فقدان لطف به علت عدم ظهور، با ثبوت تکلیف قابل جمع است؟ آیا خداوند، ضرر رساننده به حجت علیه السلام را مانع نمی‌شود؟ نگاه‌داری شریعت، اجرای احکام، ارشاد گمراهان و ادای حقوق مالی توسط امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت چگونه است؟ آیا می‌توان گفت که به وجود یا ظهور امام مهدی علیه السلام نیازی نیست؟ طول عمر حضرتش چگونه است؟ این پرسش‌ها را ابوالصلاح حلبی مطرح کرده و به آن‌ها پاسخ تحلیلی گفته است.

کلید واژه‌ها: امام مهدی علیه السلام، غیبت / کلام شیعی امامی، قرن پنجم / حلبی، ابوالصلاح / تقریب المعارف (کتاب) / امام

* کارشناس ارشد، رشته‌ی اقتصاد و معارف اسلامی، دانشگاه امام صادق علیه السلام.

مهدی علیه السلام، بحث طول عمر / غیبت امام مهدی علیه السلام، پاسخ به پرسش‌ها / غیبت امام مهدی علیه السلام، حفظ دین و عقیده به امامت.

آشنایی با مؤلف

مؤلف کتاب «تقریب المعارف» مرحوم ابوالصلاح تقی بن نجم حلبی است. ایشان در سال ۳۷۴ در شهر حلب از توابع شام به دنیا آمد. او در زمان خود یکی از علمای بزرگ شیعه بود. ابوالصلاح حلبی در علومى مانند فقه، حدیث و کلام مهارت بسیاری داشت و معروف است که در علم پزشکی نیز دارای شهرت بود. در مورد روحیه‌ی شخصی او گفته شده است که دارای هوش و ذکاوت بسیاری بوده و در عین حال زندگی خود را با زهد و قناعت سپری می‌کرده است.

وی از شاگردان سید مرتضی و شیخ طوسی بود، در شهر حلب نمایندگی سید مرتضی را بر عهده داشته است و در نزد سلار دیلمی نیز تحصیل کرده است.

ابوالصلاح حلبی کتاب‌های چندی نگاشت که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- ۱- البدایة فی الفقه
- ۲- البرهان علی ثبوت الایمان
- ۳- تقریب المعارف
- ۴- التلخیص فی الفروع
- ۵- تدبیر الصحة
- ۶- التهذیب
- ۷- دفع شبهة الملاحده
- ۸- الشافیة
- ۹- شرح الذخیره، که در شرح کتاب الذخیره نوشته‌ی سید مرتضی در علم کلام

است.

- ۱۰- العمدة فی الفقه
- ۱۱- الکافیة
- ۱۲- الکافی- در علم فقه



برخی از این آثار اکنون موجود است. کتاب‌های متعدّد دیگری نیز منسوب به ایشان است که نام آن‌ها، در فهرست کتاب‌های علمای شیعه ثبت شده است. ابوالصلاح حلبی سرانجام ۴۴۷، در شهر رمله، در فلسطین، در سن هفتاد و سه سالگی، دار فانی را وداع گفت و میراثی گران‌بها از معارف شیعی را برای نسل‌های بعد به یادگار گذاشت. او در ماه محرم از دنیا رفت. در آن سال شیعیان در کنار عزاداری برای شهدای کربلا، در غم از دست دادن چنین دانشمندی نیز گریستند.^۱

درباره‌ی ترجمه‌ی این نوشتار

نوشته‌ی حاضر ترجمه‌ی یک بخش از کتاب ارزشمند و گران‌سنگ «تقریب المعارف»، از مؤلفات دانشمند بزرگ شیعی، ابوالصلاح حلبی است. این بخش در کتاب «تقریب المعارف» تحت عنوان «امامة الامام الثانی عشر» آمده است. ترجمه‌ی حاضر بر اساس نسخه‌ی تصحیح شده توسط مرحوم «فارس حسون تبریزیان» صورت گرفته است که در سال ۱۳۷۵ توسط آن فقید به چاپ رسیده است. مرحوم شیخ فارس تبریزیان در تصحیح و تحقیق این کتاب تلاش بسیاری مبذول کرده‌اند که شایسته‌ی تقدیر و سپاس است. ذکر منابع احادیث، روایات و شرح حال مؤلف در این ترجمه با استفاده از تحقیقات ایشان، ممکن شده است. در ترجمه‌ی روایات و اشعار عربی نیز به ترجمه‌های موجود مراجعه شده و از آن‌ها استفاده بسیاری به عمل آمده است. از ترجمه‌ی اصول کافی توسط حجّت‌الاسلام مصطفوی، ترجمه‌ی مکیال المکارم توسط آقای حائری قزوینی، ترجمه‌ی غیبت نعمانی، آقای غفّاری استفاده‌ی بسیاری شده است. برخی توضیحات که برای روشن‌تر شدن ترجمه لازم بوده نیز در پاورقی و یا در متن (در داخل کروشه []) بیان شده است. به هر حال مسلم است که این ترجمه از نقص‌عاری نمی‌باشد که امید می‌رود خوانندگان آن را به دیده‌ی اغماض بنگرند.

۱. این شرح حال، بر اساس مقدمه‌ی مرحوم فارس حسون تبریزیان بر کتاب تقریب المعارف نوشته شد.

هدف از ترجمه‌ی حاضر

هدف از ترجمه‌ی حاضر را می‌تون به صورت ذیل بیان کرد:

۱- موضوع مهدویت یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین بخش‌های معارف دینی را تشکیل می‌دهد. علمای بزرگ شیعه از زمان حضور معصومین علیهم‌السلام تا به امروز بخشی از تحقیقات خود را به این موضوع اختصاص داده‌اند. ترجمه‌ی این بخش از کتاب «تقریب المعارف» برای فارسی‌زبانانی که با ادبیات عربی آشنایی ندارند، این امکان را فراهم می‌آورد که با افکار علمای قدیم عالم تشیع در مورد مهدویت آشنا شوند. با توجه به وفات مرحوم ابوالصلاح حلبی که در سال ۴۴۷ قمری روی داده است، این ترجمه همانند پلی در گذر زمان، می‌تواند خواننده را به فضای فرهنگی هزار سال قبل بازگرداند و نشان دهد که در آن سال‌های دور، دانشمندان شیعه در مورد موضوع مهدی علیه‌السلام و مهدویت چگونه فکر می‌کردند. این بازگشت برای آن‌هایی که به فلسفه‌ی تاریخ علاقه دارند، بسیار جالب توجه خواهد بود.

۲- وفات آخرین نایب خاص امام زمان علیه‌السلام: جناب ابوالحسن علی‌بن محمد سمری در سال ۳۲۹ قمری اتفاق افتاده، و سال تولد ابوالصلاح حلبی نیز در سال ۳۷۴ بوده است. از این اختلاف ۴۵ ساله می‌توان استنباط کرد که زندگی علمی مرحوم ابوالصلاح حلبی در زمانی به شکوفایی رسیده که جامعه‌ی تشیع در قرن اول آغاز غیبت کبری قرار داشته است. بنابراین به طور طبیعی افکار او به عنوان یک دانشمند متعهد، از تعرض انحرافات و گرایش‌های مختلف، مصون بوده است. مقایسه‌ی مطالبی که مرحوم ابوالصلاح حلبی در دفاع از حریم مهدویت بیان کرده و آنچه امروزه علمای شیعه درباره‌ی مهدویت بیان می‌کنند، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه انحراف و تغییری در این افکار صورت نگرفته است. در واقع می‌توان نتیجه گرفت که اعتقاد به مهدی علیه‌السلام و مهدویت چیزی نیست که در گذر زمان شکل گرفته و ساخته و پرداخته‌ی ذهن اندیشمندان باشد. به عبارت دیگر همانند سندی تاریخی از اصالت فرهنگ مهدوی شیعیان خبر می‌دهد.

۳- مرحوم ابوالصلاح حلبی در این بخش از کتاب خود که به امامت امام دوازدهم علیه‌السلام اختصاص داده است، با موشکافی، دقت بسیار و بذل حوصله‌ی فراوان به

شبهاتی که در مورد حضرت مهدی علیه السلام در آن زمان، مطرح بوده است، پاسخ می دهد. نکته جالب در این میان، آن است که اولاً ایشان به راحتی از عهده‌ی پاسخ گفتن به شبهات مزبور برآمده، ثانیاً مطالعه‌ی شبهات نشان می دهد که امروزه نیز شبهه‌انگیزان همان شبهات قدیمی را تکرار می کنند که پاسخ آن‌ها، هزار سال قبل به صورت کاملاً منطقی، داده شده است و حرف جدیدی ندارند. با مطالعه‌ی این ترجمه، خواننده احساس می کند که مرحوم ابوالصلاح حلبی گویا همین امروز قلم به دست گرفته و با پاسخ گفتن به شبهات، همانند مجاهدی جنگ آزموده به دفاع از حریم مهدویت مشغول است.

۴- زحمات مرحوم ابوالصلاح حلبی (در نگارش حداقل همین بخش از کتاب) با امکاناتی که در هزار سال قبل در اختیار داشته است، آن قدر چشمگیر و بزرگ است که خواننده را به طور ناخودآگاه به ادای تواضع و احترام وامی دارد. و در عین حال ما را در مقابل این پرسش جان سوز قرار می دهد که ما با امکانات فراوانی که در اختیار داریم در دفاع از حریم مهدوی و فرهنگ مهدویت چه کرده ایم؟ ترجمه‌ی حاضر شاید بتواند نوعی ادای احترام و بزرگداشت این شخصیت بزرگ عالم تشیع باشد.

حکمت غیبت امام زمان علیه السلام

این فصل، مخصوص بیان حکمت غیبت حجّت‌الائمه و برطرف ساختن شبهاتی است که در این باره وجود دارد. توضیح این موارد به دو صورت اجمالی و تفصیلی صورت خواهد گرفت.

۱. بیان اجمالی

بعد از این که امامت صاحب الزمان علیه السلام بر اساس دلایل عقلی و نقلی ثابت گردید، و هم چنین ثابت شد که مقتضای امامت ایشان، این است که در گفتار و کردار خود معصوم است، باید یقین کنیم که اقوال و افعال ایشان، همگی حسن و پسندیده‌اند و هیچ‌گونه نتیجه‌ی منفی دربر ندارد. بر همین اساس باید بدانیم غیبت، پایه و مبنایی حکیمانه دارد که نشان می دهد پسندیده است. مکلفی که امامت و عصمت امام زمان علیه السلام برایش ثابت شده و به آن علم دارد، نباید به خاطر

غیبت او، در امامتش شک کند و یا به این دلیل که تشخیص دادن ایشان مشکل است و یافتن مکانشان دشوار است، در اصل وجودش تردید روا کند؛ زیرا دشواری شناخت و یافتن مکان- به خاطر عذری که وجود دارد- اصلاً با وجود امام غایب علیه السلام منافاتی ندارد و اشکالی در امامت ایشان وارد نمی‌آورد؛ اما در مقابل، وجود و امامت ایشان بر اساس دلیل قطعی ثابت شده است.

مثال مطلب، این است که خلقت حیوانات موزی و سربریدن چهارپایان، و نقش‌های سرانگشت، هیچ‌گونه اشکالی در حکمت خداوند قدیم سبحان وارد نمی‌سازد. [هر چند که حکمت آن را ندانیم]

همان‌طور که مواردی مانند عدم امنیّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برخی از حالات، پنهان شدن ایشان در برخی از مواقع، صلح کردن در بعضی از شرایط، و یا عبادات و احکام [ظاهراً] متباینی که از ایشان صادر شده است، هیچ‌کدام اشکالی در نبوت پیامبر ایجاد نمی‌کند و نبوت و حجیت پیامبر را- که بر اساس دلایل ثابت شده است- مورد اشکال قرار نمی‌دهد. حال اگر فردی اصلاً علم به وجود حجّت نداشته باشد، در مورد غیبتش هم نباید سؤال کند؛ زیرا بحث در مورد موضوع غیبت است، که آیا چنین غیبتی پسندیده است یا قبیح؟ البته چنین بحثی، فرع بر وجود امام زمان و اثبات حجّت بودن ایشان است.

بنابراین، فرض بر این است که برای شخص ناآگاه نسبت به امامت حجّت علیه السلام دلایل لازم، توضیح داده شده است و فرض بر این است که او هم به این دلایل توجه کرده است. در این صورت، آنچه ما می‌دانیم، او هم خواهد دانست و شبهه‌ای که در مورد موضوع فرعی برایش به وجود آمده، به دلیل اثبات موضوع اصلی برطرف می‌گردد. و اگر به اصل این دلایل توجهی نکند، در مورد اصل و فرع- هر دو- ناآشنا و محجوب خواهد بود.

این توضیح اجمالی، هم برای رفع تمامی شبهاتی که مطرح می‌شود، کافی است. شبهاتی نظیر: طرح اشکال در مورد امامت حضرت حجّت علیه السلام، غیبت ایشان از مردم، استمرار غیبت، عدم لطف به علّت ظهور نکردن، عدم حفظ و تبلیغ دین به دلیل غیبت و تداوم آن، منتفی شدن ارشاد و تنبیه و اقامه‌ی امر و نهی که لازمه‌ی

امامت اوست، تعطیل حدود و جهاد و گرفتن حق و حقوق، و طول عمر امام زمان علیه السلام با همان توضیح اجمالی پاسخ داده می شود؛ زیرا تمامی موارد فوق و مشابه آن، چنین نیست که در ذات و جنس خود، زشت و قبیح باشند؛ بلکه این امور در بعضی از حالات خاص، پسندیده اند و در بعضی از شرایط، ناپسند.

حال که این موضوع ثابت شد، هیچ فرقی ندارد که یک به یک پسندیده بودن همه ی این موارد ثابت گردد و با بحث کردن، علم به پسندیده بودن آن ها پیدا شود، و یا این که همه ی این موارد به امامی که معصوم است و صدور فعل قبیح از او روا نیست، نسبت داده شود.

ما افعال همه ی انبیاء را به همین صورت پسندیده می دانیم و در این مقام، نیز نمی توان فرقی بین افعال انبیا و ائمه قایل شد.

این پاسخ، بهترین روش برای برطرف کردن شبهه است و اصل فتنه را برمی چیند.

اکنون پاسخ به پرسش هایی که مطرح شده، به صورت مشروح بیان می گردد.

۲. ناامنی و نبودن یاور، از جمله دلایل غیبت است

در جایی که شخصی از ضرر هنگفتی بترسد و گمان برد غایب شدن می تواند او را از آن ضرر چشم گیر ایمن سازد، غیبت از دست اهل آن ضرر، پسندیده است؛ بلکه بر آن فرد واجب می شود که غیبت اختیار کند، چه رسد به این که غیبت را پسندیده بدانیم؛ زیرا این غیبت می تواند او را از ضرر ایمن دارد. در واقع هر فرد ناامن که گمان برد غایب شدن او را ایمن می سازد، این کار را خواهد کرد.

اما ثبوت این خوف از ضرر، در مورد غیبت صاحب الامر علیه السلام نیاز به توضیح بیشتری دارد:

ما و هر اندیشمند دیگری- چه معتقد باشیم امام زمان علیه السلام قبلاً به دنیا آمده است و یا بعداً به دنیا خواهد آمد- به یقین می دانیم که پیامبر و امیرالمؤمنین و امامان از نسل ایشان علیهم السلام، موضوع امامت امام دوازدهم علیه السلام را به روشنی بیان کرده اند و صریحاً گفته اند که آن حضرت تمامی دولت ها و حکومت های جهان را نابود خواهد کرد. و این کار را با قهر و اجبار انجام خواهد داد. بنابراین به خوبی می فهمیم

که تمامی صاحبان قدرت و طرفداران آن‌ها، به اندازه‌ی کافی انگیزه دارند که در جست‌وجوی او برآیند و به دنبال سرخ‌هایی در مورد او باشند و یاران او را به قتل برسانند؛ زیرا به خوبی درک می‌کنیم که این قدرتمندان و طرفدارانشان چقدر ریاست را دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند و در مورد عاقبت کار نیز نمی‌اندیشند و در این مسیر، از قطع رَحِم و تبعید دوستان، بذل جان و مال در این راه، کشتن نیکان و بزرگ داشتن فاجران کوتاهی نمی‌کنند.

با این توضیح، شک و تردید ما، در مورد وجوب این پنهان شدن - مادامی که این نگرانی و عدم امنیت وجود دارد - برطرف می‌شود. این غیبت تا زمانی ادامه خواهد یافت که شواهد و قراین وجود یارانی را نشان دهد که با کمک آن‌ها، بتوان وظیفه‌ی واجب جهاد با کفار را انجام داد و یا سلطه‌جویان صاحب قدرت را وادار به توبه کرد. در چنین زمانی، امام غایب برای یاری حق ظاهر خواهد شد، همان‌گونه که همه‌ی انبیا و جانشینان خدا بر روی زمین، بعد از دفع زمینه‌های خوف و اضطرابشان، ظهور کردند.

می‌پرسند: پس شیعیان او که زمین را پُر کرده‌اند، چرا در برابر دشمنان به او کمک نمی‌کنند؟ و چرا امام زمان علیه السلام با کمک این شیعیان ظاهر نمی‌شود؟ در حالی که بعضی از این شیعیان آماده‌ی یاری رساندن هستند؟

پاسخ می‌دهیم: چنین نیست که هر کسی که امامت امام زمان علیه السلام را قبول دارد، صلاحیت جنگیدن را داشته باشد و بتواند برای جنگ برخیزد. هر کسی توان دوری از نزدیکان را ندارد و هر کدام هم که توان انجام چنین کاری را داشته باشند، اطمینانی نیست که حق را یاری کنند، جان و مال و عزیزان خود را در این راه بدهند، راحتی زندگی را به خاطر پیروی از او ترک نمایند و او را - علی‌رغم مشکلات و سختی‌هایی که در این راه وجود دارد - به زندگی راحت ترجیح دهند. این حقیقتی است که اکثر شیعیان امام زمان علیه السلام، گرفتار مشکلات و ضعف هستند و نمی‌توانند برابر ضعیف‌ترین ظالمان، اقدامی نمایند و حتی تعداد زیادی از شیعیان نمی‌توانند مانند یکی از طرفداران این سلطه‌گران پایداری کنند. کسی که این حقیقت را می‌داند، چگونه می‌پرسد که چرا امام زمان به پشتوانه‌ی این شیعیان ظهور نمی‌کند؟

افرادی از شیعیان حضرت، نیز که به دلیل آشنایی با لوازم جنگی و شناخت دولت مردان، گمان می‌رود بتوانند به امام زمان (عجله) یاری برسانند، همان اشخاصی هستند که به گمراهی گرفتارند. آن‌ها جان خود را برای یاری رساندن به گناهکاران و کمک به آن‌ها در ظلم به بندگان خدا صرف کرده‌اند. [تا به این مقام رسیده‌اند].

افراد ثروتمندی که امید می‌رود از بین شیعیان با مال خود به حضرت یاری برسانند، معلوم است که همه‌ی آن‌ها و یا اکثرشان، مانع از آن می‌شوند که حضرت حجّت (عجله) حقوق خمس و انفال را از اموالشان بردارد. این حقوق، همان اموالی است که اگر تا به حال آن را پرداخت کرده بودند، ظهور حضرت حجّت (عجله) تسریع می‌شد؛ زیرا آن حضرت با این اموال می‌توانست یاری شود.

البته عذر هیچ‌یک از این افرادی که نام بردیم، پذیرفته نیست؛ زیرا همه‌ی این افراد، برای بررسی دلایلی که می‌تواند برایشان نسبت به امام زمان (عجله) علم بیاورد، قدرت و امکان دارند و می‌توانند واجبات خود را نسبت به حضرت، بفهمند. هم‌چنین قادرند حقوق واجب حضرت را ادا کنند و نیت خود را برای کمک به او خالص گردانند. حتی یک فرد معمولی نیز می‌تواند خود را با تمرین وسایل جنگی و یادگیری کاربرد آن‌ها، آماده‌ی یاری رساندن به آن حضرت کند.

حال اگر همه‌ی مکلفین یا اکثر آن‌ها، و یا آن تعدادی که به کمک آن‌ها بشود از دیگران انتقام گرفت، واجبات یادشده‌ی خود را انجام می‌دادند، حضرت حجّت (عجله) ظهور می‌کردند و کلمه‌ی حق غلبه می‌یافت.

اما، تکلیف خود را که توانایی انجام آن را نیز داشتند، انجام ندادند، یعنی همه‌ی آن‌ها در واقع کوتاهی کرده‌اند. در حالی که حق امام مهدی (عجله) آن بود که مورد یاری قرار گیرند؛ ولی این اشخاص به نوعی جلوی حق واجب حضرتش را گرفته‌اند و اثر این افراد در غیبت امام زمان (عجله)، مانند اثر دشمنان آشکار ایشان است.

در جایی که اکثر دوستداران و اولیا در مورد ایجاد زمینه و سبب غیبت حکمی شبیه دشمنان پیدا می‌کنند، دیگر موضوع کثرت تعداد آن‌ها، نمی‌تواند جایی برای اعتراض داشته باشد.

غیبت به علّت عدم امنیّت- که بیان کردیم- مانع از علم پیدا کردن به امامت

امام غایب علیه السلام و ثبوت وجود ایشان نمی‌شود؛ زیرا علم پیدا کردن به امامت و ثبوت وجود حضرت صاحب الامر علیه السلام بر دلایلی تکیه دارد که بدون در نظر گرفتن غیبت و ظهور نیز درست است؛ زیرا غیبت و ظهور، هیچ‌گونه ربطی به ثبوت حجّت و یا عدم آن ندارد، همانند سایر معلوماتی که با توجّه به دلایل وجود آن، ثابت شده و موضوع غیبت و ظهور آن در مرتبه‌ی بعد قرار دارد.

۳. چگونه فقدان لطف به علت عدم ظهور را با ثبوت تکلیف جمع کنیم؟

فقدان لطف به علت عدم ظهور امام زمان علیه السلام است، به صورتی که حضرت با ظهور خود می‌توانست در امور پیروانش تصرّف نماید و آن‌ها را از انجام اعمال خلاف باز دارد؛ اما به علت عدم ظهور این لطف صورت نگرفته است. از سوی دیگر باید توجّه داشت که تکلیف اطاعت کردن از ایشان و لزوم این اطاعت، فی نفسه - علی‌رغم عدم ظهور امام زمان علیه السلام - لطفی است که می‌تواند بازدارنده باشد. در واقع این لطف الهی است که به افعال مکلفین اختصاص یافته است؛ زیرا شناخت امام زمان علیه السلام که وجودش از طریق دلایل قابل اثبات است، امکان دارد. با همان ادله، امامتش نیز ثابت می‌گردد. اطاعت از او نیز ضروری است و مکلف با توجّه به این‌که قدرت بر اطاعت و پیروی از دین را دارد و به خوبی می‌تواند به احکام عمل کند - مصلحتش حفظ شده است و این عین لطف است. همان‌گونه که وقتی امام زمان علیه السلام ظهور کند، می‌تواند در امور پیروانش تصرّف کند و اهل گناه را بر حذر دارد و این همان لطف است که در زمان ظهور به این شکل حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، علت این‌که تصرّف و بازدارندگی امام وجود ندارد، ناشی از جنایتی است که مکلفین بر خودشان روا داشته‌اند. و مکافات آن بر عهده‌ی خودشان است، نه بر عهده‌ی خداوند و نه بر عهده‌ی حجّتی که وجودش لطف الهی است.

البته در زمان غیبت، لطف ناشی از ریاست امام وجود ندارد، اما تکلیف شرعی بر جای خودش باقی است و بر مکلف لازم است؛ زیرا مصلحت در این بوده است که مکلف با اختیار خود - و نه با اجبار - به معرفت امام برسد و از او اطاعت کند، مانند سایر معارف عقلی و عبادات شرعی که واجب است مکلف آن‌ها را

انجام دهد. آن‌ها هم لطفی از سوی خداوند هستند. اگر فرد مورد لطف، از علم و عمل به آن موارد خودداری کند، عدم بهره‌مندی او ناشی از اشتباهی است که در حق خود کرده و به دلیل انتخاب غلطی است که به سوء اختیار، گرفتار آن شده است.

۴. چرا خداوند مانع کسی نمی‌شود که قصد ضرر رساندن به حجّت‌الاعلی را دارد؟

می‌پرسند: چرا خداوند سبحان برای مردم، حجّت مورد لطف خود را با قدرتش حمایت نمی‌کند؟ و چرا خداوند جلوی کسی را که قصد سویی نسبت به آن حضرت دارد، نمی‌گیرد، تا به این ترتیب صلاح کامل گردد و تکلیف به درستی صورت پذیرد؟

می‌گوییم: خداوند بر چنین اقدامی قادر است، اما مصلحتی در این کار وجود ندارد؛ زیرا مصلحت در این است که فرد مکلف دارای اختیار باشد، و تحت اجبار قرار نگیرد.

در سایر معارف عقلی و تکالیف شرعی نیز مصلحت در صورتی است که توسط فرد مکلف صورت بگیرد، نه این که خدا آن کارها را انجام دهد. بنابراین تکلیف ضروری ثابت است، هرچند که لطف الهی وجود ندارد؛ زیرا فقدان این لطف به دلیل رفتار فرد مکلف است و متوجه خداوند نیست.

این پرسش همانند این است که کسی بپرسد: چرا خداوند، علم ضروری به همه‌ی احکام را به تمام کفار اعطاء نمی‌کند؟ چرا آن‌ها را مجبور نمی‌کند که وظایف و تکالیف شرعی خود را انجام دهند و دست از کارهای زشت بردارند؟ از نظر سائل، به این ترتیب مصلحت کامل می‌گردد و مکلف کردن آن‌ها به این معارف و شرایع - که لطف الهی را نیز به همراه دارند - درست در می‌آید. بدیهی است که چنین بحثی کاملاً مخالف مبانی دین و اختیار انسان است. سؤال مطرح شده، شبیه آن است که کسی بپرسد: چرا خداوند، مردم را مجبور نمی‌کند که از حجّت خدا پیروی کنند و جلوی آن‌ها را نمی‌گیرد تا به او ظلم نکنند؟ در همه‌ی این موارد، پاسخی که وجود دارد یکسان است. [و همه با اختیار انسان و امتحان او با قدرت و اراده و آگاهی برمی‌گردد.]

۵. امکان ظهور امام زمان علیه السلام برای دوستدارانش در زمان غیبت

می‌گویند: تکلیف کردن دشمنان امام زمان علیه السلام در هنگام غیبت ایشان امری توجیه پذیر است؛ زیرا از انجام واجبات خود که توانایی انجام آن را نیز داشتند، کوتاهی کرده‌اند؛ اما دوستان امام زمان - که نسبت به او شناخت دارند از لطف ظهور او محروم باشند؟ و چرا باید ملزم باشند که تکلیف ناشی از لطف ظهور امام را در زمان غیبت انجام دهند؟ آن هم به خاطر اعمال زشت دیگران و به او معتقدند و از او اطاعت می‌کنند - چرا باید به دلیل اعمال زشت دیگران، در حالی که مقتضای لطف در نزد شما به صورت دیگری است.

گوییم: ما یقین نداریم که امام زمان علیه السلام از همه ی دوستداران خود غایب باشد؛ بلکه ممکن است برای برخی از آن‌ها ظهور کند و هر کدام از این اولیاء که امام علیه السلام بر او ظهور نکرده باشد، نیز می‌داند اطاعت از او واجب است و از خشم او می‌ترسد؛ زیرا امکان دارد که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در آن زمان که او یا هر مکلف دیگری مرتکب کار زشتی شود، بر او ظهور کند.

بنابراین غیبت امام زمان [از ناحیه عمل به تکلیف و وظیفه] در نزد او همانند ظهور آن حضرت است و او را از انجام کارهای زشت باز می‌دارد؛ بلکه در هنگام غیبت، این بازداشتن، برای چنین فردی شدت بیشتری دارد؛ زیرا در حال حضور، به اقتضای موقعیت، حضرت حجّت علیه السلام در یک مکان مشخص قرار دارد و در سایر اماکن حاضر نیست، در حالی که در هنگام غیبت، امکان آن وجود دارد که امام زمان علیه السلام در هر مکانی که فرد مکلف قرار دارد، ظاهر شود. بنابراین وقتی که وضعیت دوستداران آن حضرت علیه السلام در زمان غیبت این‌گونه باشد، تکلیف کردن آن‌ها به اموری که در زمان ظهور، لطف حضرت را به همراه دارد، موضوعی پسندیده است، هر چند که امام غایب باشد و از لطف ظهور عملاً محروم باشیم؛ زیرا به هر حال صلاح این اولیاء - به دلیل امکان ظهور - حاصل شده است.

۶. حفاظت از شریعت در زمان غیبت

درباره ی محافظت امام زمان صلوات الله علیه از شریعت و تبلیغ آن در زمان غیبت می‌توان گفت:

غیبت در زمانی برای امام زمان علیه السلام واقع گردید که پدران ایشان علیهم السلام تمام شریعت را به خلق رساندند و احکام آن را بیان کردند و در نزد شیعیان خود احکام و شریعتی را به یادگار گذاشتند که به وسیله‌ی آنها هر مکلفی می‌تواند وظیفه‌ی شرعی خود را دریابد. پدران ایشان علیهم السلام در زمان حیات خود، به امر حفظ دین از انحراف اقدام می‌کردند و امام زمان علیه السلام بعد از وفات پدران معصوم خود، به این‌گونه به حفظ دین می‌پردازد که حقایق را به ناقلین احادیث برساند، و یکی از اهل اجماع در بین شیعیان خود و شیعیان پدرانش باشد. در این زمان که اجماع علمای شیعه و تواتر آنان در مورد احکامی که از پدران امام زمان علیه السلام صادر شده در دست است و خود حضرت نیز از آنها حمایت می‌کند، پس هر مکلفی باید به شریعت عمل کند و باید به علمای شیعه و ناقلین [راویان احادیث] از پدران ایشان علیهم السلام مراجعه کند. آنچه مورد اجماع علمای شیعه باشد، از خطایم است، چون امام زمان علیه السلام که از خطا برکنار است، یکی از کسانی است که در اجماع شرکت داشته‌اند.

به همین صورت، آنچه که علمای شیعه به صورت تواتر از پدران امام زمان علیه السلام نقل کرده‌اند، نیز ایمن از خطا است؛ زیرا حکمی که به صورت متواتر بیان شده باشد، اسناد آن به معصوم صحیح است و معصوم نیز در رساندن احکام الهی به مردم و ادای این احکام، ایمن از خطا است. بنابراین یقین کامل وجود دارد که تمام احکام شریعت [که مورد نیاز مردم باشد] ابلاغ گردیده است؛ زیرا حجّت معصومی وجود دارد که برای تبلیغ احکام الهی به مردم و بیان آنچه به آن آگاهی ندارند، نصب شده است. این نصب نیز به گونه‌ای است که فقط از طریق امام معصوم می‌توان به احکام الهی اطلاع پیدا کرد و معصوم علیه السلام نیز از اشکال‌گرفتن به اجماع خودداری کرده است و هیچ‌گونه حکمی از او که برخلاف اجماع یا متفاوت با آن باشد، نیز یافت نشده است.

بنابراین هر کس که در زمان غیبت به دنبال دین و شریعت باشد، راه و طریق آن همان است که بیان کردیم و استدلال نیز پشتیبان آن است. هیچ معضل و مشکلی وجود ندارد، مگر این‌که در نزد شیعیان امام زمان، در مورد آن موضوع، تواتر حکم وجود دارد و شیعه برای احکام صحیح آن برهان دارند. هر کس که به دنبال درک این معنی باشد، همانند علمای شیعه به آن دست می‌یابد.

حال هر کس که از امام زمان علیه السلام روی برگرداند- در حالی که ملزم به اطاعت می‌باشند؛ زیرا امام زمان مطلب را به آن‌ها رسانده‌اند و حق نیز در کلّ دین و شریعت روشن است و تمام مطالب نیز برهانی و همراه دلیل است- گناه روی‌گردانی چنین فردی بر عهده‌ی خود اوست؛ زیرا نسبت به آن‌چه برهان بر ضروری بودن آن، برایش مشخص شده، کوتاهی و تقصیر کرده است. ما در مورد مطالبی که به این فصل تعلق دارد، در کتاب‌های «عمده» و رساله‌های «شافیه» و «کافیه» به طور مفصل بحث کرده‌ایم و دلایل را به صورت واضح، روشن ساخته‌ایم. بنابراین آن شبهات را دیگر در این جا بیان نمی‌کنیم و ذکر آن‌ها باعث دوری از هدفمان می‌شود. هر کس بخواهد، می‌تواند مشروح مطالب را در آن جا بیابد.

۷. اجرای احکام، ارشاد گمراهان و ادای حقوق مالی در زمان غیبت

اجرای احکام، جلوگیری از جنایات با توسّل به قدرت قهریه، اقامه‌ی حدود و جهاد با دشمنان، از شؤون امام زمان علیه السلام است؛ اما این امور، در زمان غیبت، از عهده‌ی ایشان برداشته شده است؛ زیرا آن حضرت در حالت تقیه به سر می‌برد، به علت اربابی که ستمگران نسبت به او و یارانش روا داشته‌اند و در هیچ‌کدام از این موارد، مکافات متوجّه او نیست؛ زیرا انجام این امور، همگی متوقف بر امکان اقامه‌ی آن‌ها است. البته مکافات متوجّه کسانی است که موجب عدم امنیت او شده‌اند و باعث شده‌اند نتواند به انجام اموری اقدام کند که در هنگام توانایی و وظیفه‌ی اجرای آن‌ها را بر عهده دارد. هر نبی، وصی و مؤمنی که چنین وظایفی بر عهده دارد، در حالت خوف و ضعف، انجام این امور از او ساقط است. در این‌گونه موارد، مکافات متوجّه کسانی است که با سلب امنیت و قدرت از او، مانع این اقدامات شده‌اند. برخی از این موارد، همانند امر به معروف و نهی از منکر است، که اقدام آن در صورت توانایی و عدم مفسده، واجب است. در چنین مواردی به دلیل خوف و اضطرار، حضرت امام زمان علیه السلام امکان اجرای آن را ندارند.

اما در مورد ارشاد گمراهان، توجّه به این نکته ضرورت دارد که دلایل تکلیف عقلی در پیروی از حق، موضوعی ثابت شده است. و افراد به اندازه‌ی کافی از غفلت و عدم بررسی این دلایل، منع شده‌اند.

در مورد تکالیف شرعی نیز براهین زیادی برای حقوق شرعی وجود دارد و افراد با وضوح تمام، از روی گرداندن از این تکالیف شرعی منع گردیده‌اند. هر چند که حضرت حجّت‌الاسلام غایب است، اما این دلایل و براهین وجود دارد.

حال اگر کسی نسبت به این تکالیف عقلی و شرعی گمراه گردید، این گمراهی ناشی از تقصیر خود او است و بر امام واجب نیست که او را ارشاد کند؛ زیرا این فرد، قدرت داشته تا دلایلی را که برای معارف وجود دارد، بررسی کند، در فتوای شیعه به دقت بنگرد، و استناد این احکام به وجود حجّت معصوم را ببیند. بررسی این دلایل و معارف نیز با توجه به اخطارهای شدیدی که برای نهمی از ترک این بررسی و تحقیق‌ها آمده است، ضرورت بسیاری دارد، و نمی‌توان آن را به وقت دیگری وا گذاشت. پس اگر هر مکلفی وظیفه‌ی واجب خود را انجام می‌داد، از تمام تکالیف عقلی و سمعی خود مطلع می‌شد. حال که چنین نکرده است، حجّت شرعی گریبان‌گیر او است. و هر چند امام غایب است؛ ولی او برای کوتاهی خود، در آنچه علم و عمل به آن برایش وجوب دارد، هیچ‌گونه عذری نخواهد داشت.

اما در مورد حقوق مالی که واجب است به ایشان تحویل داده شود، گرفتن و تصرف در این اموال، زمانی بر آن حضرت واجب است که امکان تصرف در آنها برای حضرت امام زمان علیه السلام موجود باشد. در صورتی که حضرتش امکان گرفتن و تصرف در این اموال را نداشته باشد، کیفر این عدم امکان، متوجه کسانی است که مانع ایشان شده‌اند، و هیچ کیفری متوجه آن حضرت نیست.

همان‌گونه که قبل از ایشان نیز، هیچ‌گونه تقصیری - از این بابت - متوجه پدران ایشان یعنی امامان معصوم و انبیاء و دیگر حجّت‌های الهی صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین نبود. اما بر مکلفین واجب است که این حقوق واجب مانند زکات، فطریه و خمس را از اموال خود جدا کنند و به مستحقّ آن برسانند. این مستحقّان نیز معروف و مشخص هستند، در مقابل چشمان آنها قرار دارند، صفات و خصوصیات آنها در کتاب و سنت - که از پدران ایشان علیهم السلام نقل گردید - کاملاً روشن شده است.

بنابراین اگر شخص مکلف، افراد مستحقّ این اموال را نشناخت، می‌تواند در

مورد آنها از علمای قوم سؤال کند و یا حقوق مالی واجب را که بر عهده دارد، به این علما برساند، و آنها این اموال را در مورد شایسته‌ی آن به خرج برسانند. مکلف باید آن بخش از خمس و انفال را که مربوط به امام صلوات‌الله‌علیه است، از اموالش بیرون آورد و از آن نگه‌داری کند، در انتظار زمانی که امکان رساندن آن به دست امام علیه‌السلام فراهم آید، یا به دست کسی برساند که امام علیه‌السلام اجازه‌ی گرفتن آن را داده است و اگر هم ترسید که قبل از آن، از دنیا برود، باید در مورد آن اموال وصیت نماید. همانند سایر حقوقی که شناخت دقیق مستحق آن دشوار می‌باشد، در مورد این اموال هم باید همان‌گونه عمل کند. حال اگر توانایی نداشت، می‌تواند این اموال را به نزد فقیهان شیعه ببرد، تا در آنها بر اساس شرع حکم کنند. بنابراین مکلف هر کدام از این اقدامات را انجام دهد، ذمه‌اش از حقوق مالی که بر او واجب بوده، بری می‌شود.

۸. آیا به وجود امام زمان احتیاجی نیست؟

می‌گویند: اگر تکلیف عقلی و نقلی ثابت شده و راه رسیدن به آن نیز در زمان غیبت واضح است، بنابراین مکلفین، دیگر احتیاجی به حضرت حجت‌الاسلام ندارند؛ زیرا بدون او نیز، می‌توانند تکلیف خود را به درستی ادا کنند. و این معنی ناقض این قول شماست که معتقدید در هر زمانی به امام معصوم نیاز می‌باشد.

می‌گوییم: قبلاً توضیح دادیم که تکلیف عقلی، بدون ریاست و در نظر گرفتن رییس، قبیح است؛ زیرا وجود این ریاست در هنگام افعال واجب و ترک اعمال زشت، نوعی لطف از جانب خداوند است. و خداوند قطعاً این لطف را اعمال می‌کند.

اما این‌که می‌گوییم: می‌توان در هنگام غیبت به تکلیف عقلی علم پیدا کرد، بدون تردید ربطی به این موضوع ندارد که با وجود رییس و تعیین ریاست، لطف خداوند تحقق می‌یابد. و هر کس که اندکی به دقت در این تفاوت بنگرد، بدون تردید فرق این دو کلام را درمی‌یابد.

توجه به این نکته ضرورت دارد که لزوم تکلیف عقلی [آن‌چه عقل می‌فهمد] در زمان غیبت برای دشمنان و دوستان حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام، مستلزم آن نیست

که واجب بودن وجود چنین امامی را ناپسند بدانیم؛ زیرا با فرض فقدان و نبود امام، تکلیف ساقط می‌شود و اگر هم تکلیف به جای خود بماند، لطف خداوند [همان ریاست] حذف می‌گردد.

علاوه بر آن، قبلاً توضیح دادیم که در صورت نبود حجّت منصوص برای مکلف امکان ندارد که بداند به مجموعه‌ی تکالیف شرعی دست یافته است، هرچند که احکام بسیاری را نیز باند. این امام زمان علیه السلام است که از احکام شرعی حفاظت می‌کند؛ زیرا اگر مکلف، بدون وجود امام - که حافظ شریعت است - بخواهد تکلیف شرعی را انجام دهد، امکان دارد که اکثر احکام شرعی به او نرسد. بنابراین عقیده داریم که تکلیف عقلی و شرعی در زمان غیبت لازم است و امکان علم یافتن به آن‌ها نیز وجود دارد. بر این اعتقاد نمی‌توان اعتراضی وارد کرد و اگر مخالف ما غفلت نمی‌کرد، درمی‌یافت که تکلیف شرعی متوقف بر اصل وجود امام است، هرچند که غایب باشد و غیبت امام علیه السلام را به معنی استغناء از وجود امام نمی‌پنداشت.

۹. آیا می‌توان گفت به ظهور امام علیه السلام، نیازی نیست؟

می‌گویند: برای معتقدان به امامت حجّت بن الحسن علیه السلام، از لحاظ انجام تکالیف عقلی و سمعی [شرعی]، شرایط زمان غیبت با شرایط زمان ظهور یکسان است. و حتی در بعضی از موارد، غیبت را بر ظهور ترجیح می‌دهند، بنابراین هیچ احتیاج خاصی به ظهور امام زمان علیه السلام ندارند و این که ظهور ایشان را تمنا می‌کنند و از خداوند ظهور او را خواستارند، اصلاً قابل توجیه نیست.

می‌گوییم: بر اساس دلایلی که توضیح دادیم، در انجام تکالیف خود مشکلی نداریم. اما بر اساس تأکید و نص رسول الله صلی الله علیه و آله فواید زیادی از ظهور حضرت حجّت ناشی می‌شود. و تکالیفی نیز با ظهور ایشان تعیین می‌گردد و منافع به دست می‌آید، که هیچ‌کدام از آن‌ها در زمان غیبت قابل دست‌یابی نیست.

توضیح این که امام زمان علیه السلام برای برچیدن دولت‌های ظالمان - که امنیت را از شیعیان و خاندان پدران‌ش گرفته‌اند - ظهور می‌کند. با عدل خود، ستم آن‌ها را از بین می‌برد. بر اساس حکم الهی و روش اسلامی، احکام گمراهان را باطل می‌سازد،

احکامی که از زمان رحلت پیامبر تاکنون، کلیت آن اجرا نشده است.

از بین این فواید و دست آوردها، می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- امر به تمامی اعمال معروف و نهی از تمامی اعمال منکر و جهاد با کافران. این موارد در زمان غیبت، در کلیت خود، از عهده‌ی ما برداشته شده است. این احکام با ظهور امام زمان علیه السلام اجرا خواهد شد. این حقوق در آن زمان ظاهر می شود و زشتی‌های مزبور برچیده خواهد شد، این تکالیف با ظهور امام زمان علیه السلام تعیین پیدا می کند و مشخص می گردد، در حالی که هیچ کدام از آن‌ها در زمان غیبت امکان پذیر نیست.

۲- برطرف شدن ناامنی از شیعیان او و دودمان پدران علیهم السلام، به سبب ظهور سلطنت و حکومت ایشان، برداشته شدن تقیه به سبب برپایی دولت امام زمان، آسان شدن تکلیف شرعی با بیان ایشان، از بین رفتن سختی بررسی‌های دشواری که در زمان غیبت برای دریافت احکام شرعی از دلایل احکام صورت می گیرد.

۳- بری شدن ذمه‌های مردم، از حقوق مالی که واجب است آن‌ها را به امام زمان علیه السلام پرداخت کنند، اما در زمان غیبت چنین اقدامی دشوار است.

۴- آشکار شدن دعوت به حق در زمینه‌ی معارف الهی و احکام شرعی، به سبب ظهور ایشان، و فراهم آمدن امکان صدور فتوی بر اساس احکام شرعی و عمل کردن به آن در تمام سرزمین‌ها، در حالی که چنین امری در زمان غیبت امکان پذیر نیست.

این‌ها فواید بزرگی است که به خاطر آن‌ها، از خداوند، تقاضای ظهور امام زمان علیه السلام را داریم، تا به این وسیله به رستگاری برسیم، از یاوران امام زمان علیه السلام در اجرای آن‌ها باشیم، از ثواب یاری او برخوردار شویم و از اجرای حکم خداوند و ظهور عدالت امام زمان علیه السلام مسرور گردیم.

۱۰. مسأله‌ی طول زمان غیبت و طول عمر حجّت علیه السلام

در مورد طول غیبت و گذشت زمان در این غیبت، باید توجه داشت که این غیبت- به دلایلی که گفته شد- واجب است و استمرار آن، به دلیل عدم امنیت از ظالمان است که اصرار بر ظلم دارند و عزم کرده‌اند که حضرت حجّت علیه السلام را

مستأصل نمایند.

مادامی که این استمرار و عزم ستمگران ادامه دارد، غیبت نیز ادامه می‌یابد و چنین استمراری پسندیده است. اما کیفر [محرومیت‌های بشر از فواید ظهور]، متوجّه کسانی است که با ستم خود، سبب این غیبت و استمرار آن شده‌اند و هیچ‌گونه اشکالی متوجّه امام زمان علیه السلام نیست که ناچار به این امر شده است.

طول عمر و جوان زیستی نیز، هرچند خلاف عادت است، اما هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا برای خداوند قدیم سبحان، چنین امری مقدور است. و در حکم الاهی نیز چنین امری رواج دارد و هرگونه که مصلحت فعلش اقتضا کند. در مورد طول عمر یا کوتاهی آن، پیری یا بقای جوانی-رفتار می‌کند.

تمامی این موارد، از موضوعاتی است که تحت قدرت خداوند تعالی قرار دارد و هر یکتاپرستی، بدون تردید می‌داند که تعلق قدرت خداوند به امری که تحت قدرتش قرار دارد، موضوعی کاملاً پسندیده است.

فقط آن افراد دشمن دین که تأثیرات را به طبایع و یا ستارگان نسبت می‌دهند، چنین امری را بعید می‌دانند؛ اما کسی که برای خود صانع قادری را می‌شناسد، دچار چنین شبهه‌ای نمی‌شود. فقط دو موضوع باقی می‌ماند:

اول این‌که: چنین طول عمری عادتاً بعید است.

دیگر این‌که: خلاف عادت در مورد افرادی غیر از انبیاء بعید است. درباره‌ی

هر دو مطلب سخن می‌گوییم.

نمونه‌هایی از معمرین

همه‌ی مسلمانان در مورد طول عمر حضرت نوح علیه السلام اجماع دارند و این‌که بیش از نهصد و پنجاه سال زندگی کرد. قرآن نیز از نبوت او در بین قومش خبر داده که به مدت نهصد و پنجاه سال مردم را به خدا دعوت کرده و هیچ تردیدی نیست که قبل از آخرین دعوت و بعد از طوفان نیز زنده بوده است.

همه‌ی علما به اجماع، نقل کرده‌اند که خضر علیه السلام تا امروز حیات دارد و چنان که در روایات وارد شده، از نسل دوم فرزندان نوح علیه السلام بوده است. قدر مسلم این‌که او هم‌نشین حضرت موسی بن عمران علیه السلام بوده و تا امروز نیز زنده است و این مقدار برای

بحث ما کافی است.

اخبار متواتر و هم‌چنین اجماع اهل تاریخ^۱ از طول عمر لقمان حکیم حکایت دارد.

روایات متعددی نیز در مورد طول عمر سلمان فارسی رضی الله عنه وارد شده است و این‌که او حضرت مسیح را دیده و تا زمان خلافت عمر بن خطاب می‌زیست. تمامی روایت‌کنندگان احادیث یا کسانی [از فرقه‌های مختلف و عقاید گوناگون] که نقل آن‌ها حجّت است، اخبار کهن سالان [معمّرین] را نقل کرده‌اند، و به تدوین شعرها و اخباری در مورد آن‌ها پرداخته‌اند. در این جا، برخی از اینان را ذکر می‌کنیم.^۲

عمر بن حمزة الدوسی چهارصد سال زیست. وی در باره‌ی خود سروده

است:

- پیر شدم و عمرم طولانی شد، تا آن‌جا که گویا من مارگزیده‌ای هستم که شبش به پایان نمی‌رسد؛

- مرگ مرا ناپود نکرد. لکن بر من سال‌هایی از تابستان و بهار گذشت؛

- سیصدسال کامل گذشت و من امید گذشتن چهارصدمین سال را دارم؛
(کنزالفوائد / ۲۹۵، و المعمرین و الوصیا / ۵۸)

مستوغر- که نام او «عمر بن ربیع بن کعب بن سعد بن زید بن مناة بن تمیم بن مرّین

۱. بیان این نکته از مرحوم شیخ صدوق در جلد دوم کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» در مورد اخبار معمرین جالب توجه است. ایشان می‌گویند: «اخباری که در مورد معمران رسیده است، نزد من، دلیلی برای غیبت امام زمان علیه السلام و وقوع آن نیست؛ زیرا موضوع غیبت برای من بر اساس اخباری که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام معصومین صلوات الله علیهم رسیده است، ثابت می‌گردد. مانند اخباری که اصل اسلام و شرایع و احکام توسط آن‌ها ثابت شده است و اخبار معمرین از لحاظ اعتبار روایی نسبت به اخبار بسیار و درستی که از پیغمبر و ائمه علیهم السلام راجع به موضوع امام قائم رسیده، در درجه‌ی پایین تری قرار دارد. و هدف دیگر از ذکر این اخبار و امثال آن در این کتاب این است که همه‌ی خوانندگان از موافق و مخالف به مطالعه این‌گونه اخبار و داستان‌ها رغبت دارند و چون آن‌ها را در این کتاب بخوانند به خواندن مندرجات دیگر آن تشویق می‌شوند و بر آن‌ها اطلاع می‌یابند».

نکته‌ی دیگری که در مورد اخبار معمرین قابل توجه است، بیان این مطلب است که عرب در حفظ انساب و شجره‌نامه افراد بسیار دقیق بوده و افرادی که با نام پدرانشان در بخش معمرین آمده است دقیقاً می‌شناخته است. بنابراین هیچ‌کدام از آن‌ها موجودات افسانه‌ای نبوده‌اند.

۲. باید دانست که جناب ابو الصلاح حلبی، در این جا نمونه‌های فراوان از کهن سالان را یاد کرده است، که برای رعایت اختصار، به نقل برخی از آن‌ها بسنده می‌شود. (مترجم)



ادبَن طلحة بن الیاس بن مضر»- بود سیصد سال زیست. او در شعری گفته است:
 - واقعاً از زندگی و طولانی شدن آن خسته شدم. در جهان صدها سال زیستم؛
 - صد سال گذشت و بعد از آن نیز دویست سال بر من گذشت. و علاوه بر آن به
 تعداد ماه‌ها نیز سال‌های دیگری هم گذشت؛
 - آیا آن‌چه باقی مانده، با آن‌چه گذشته مساوی است؟ روزی می‌گذرد و شبی به
 دنبال آن می‌آید؛ (المعمرون: ۱۲-۱۴، الامالی سید مرتضی ۱: ۲۳۴، کمال
 الدین ۲: ۵۶۱)

زهیر بن جناب دویست سال زیست. وی در شعری گوید:

- به راستی که عمر زیادی کردم، تا جایی که دیگر اهمیت نمی‌دهم در شب هستم
 یا صبح؛

- کسی که دویست سال بر او گذشته باشد، حق دارد که دیگر از زنده بودن خسته
 شده باشد. (المعمرون و الوصایا: ۳۴، الامالی سید مرتضی ۱: ۲۳۸-۲۴۱)

ذوالاصغ عدوانی، شاعری فصیح بود، و از حکمای عرب به شمار می‌رفت.
 وی- بر اساس روایت ابو حاتم- سیصد سال زیست و اشعار زیبایی از او نقل کرده‌اند.
 (الامالی سید مرتضی ۱: ۲۴۴-۲۵۱)

ربیع بن ضبع فزّاری، نیز یکی از معمرین است. گفته‌اند: وی نزد عبدالملک بن
 مروان آمد. عبدالملک به او گفت: ای ربیع! به من بگو چند سال داری و چه
 ماجراهایی را در طول عمر خود دیده‌ای؟

ربیع گفت: من کسی هستم که چنین سروده‌ام:

- اینک این منم که امید و آرزوی زندگی جاوید دارم و به تحقیق عقل من سالم
 است و در حجر^۱ زاده شده‌ام.

عبدالملک گفت:

من بچه بودم که این شعر برایم نقل شد. ای ربیع! بخت بلندی داشتی، زندگانی
 خود را به تفصیل برای من شرح بده.

ربیع گفت: دویست سال در دوران فترت عیسی [زمان بین عیسی علیه السلام و
 محمد صلی الله علیه و آله و سلم] زندگی کردم، یک صد و بیست سال در دوران جاهلیت زیستم، و

۱. «حجر»، همان شهر «یمامه» بوده است و نام محلی است در بلاد بنی عقیل.

شصت سال هم در مسلمانی به سر بردم. (اکمال الدین ۲: ۵۴۹-۵۵۰، الامالی سید مرتضی ۱: ۲۵۳-۲۵۵)

عبدالمسیح بن بقیلة: سیصد و پنجاه سال زیست. و دوران اسلام را درک کرد، اما مسلمان نشد و به دین نصرانی باقی ماند. (الامالی سید مرتضی ۱: ۲۶۰-۲۶۲) اکثم بن صیفی اسدی سیصد و سی سال زیست، و پیامبر ﷺ را درک کرد. قبل از آن که پیامبر را ببیند، به او ایمان آورد. از او احادیث و جملات حکمت آمیز بسیاری نقل شده است. او به بیان شعر گفته است:

- و به راستی مردی که نود سال زندگی کرده و تا رسیدن به صدسالگی از زندگی دلتنگ نشده باشد، نادان است؛

- دویست و ده سال گذشت، و از آن نیز افزون تر شد، و این از شماره‌ی شبها، کم به حساب آید؛ (کنز الفوائد: ۲۴۹، المعمرین: ۱۴-۲۵، اکمال الدین ۲: ۵۷۰)

صیفی بن رباح دویست و هفتاد سال زیست، بدون این که چیزی از عقلش کم شود. در بعضی نقل ها، از او به عنوان همان فرد عاقل نام برده اند که یشکری، بیت گذشته را درباره‌ی او آورده است. (اکمال الدین ۲: ۵۷۰، المعمرین و الوصایا: ۱۴۶)

ضبیرة بن سعد بن سهم بن عمرو، دویست و بیست سال زندگی کرد و پیر نشد. (الغیبه طوسی: ۸۱، اکمال الدین ۲: ۵۶۵، المعمرین: ۲۵)

شریح بن هانی بن نهیک بن درید بن سلمة از معمرین است که اسلام را درک کرد، و در حکومت حجاج کشته شد. او به شعر گفته است:

- به راستی که بین مشرکین چندین دوره زیستم و سپس پیامبر انذار دهنده را درک کردم؛

- بعد از او، حکومت ابوبکر و عمر را مشاهده کردم و جنگ های مهرا ن و تستر را دیدم؛

و هم چنین جنگ های صفین و نهروان را شاهد بودم، هیهات که این زندگانی چقدر طولانی شده است. (کمال الدین: ۵۵۸)

حارث بن مضاض جرهمی چهارصد سال زیست، و اسلام را درک کرد؛ ولی اسلام نیاورد و در جنگ حنین کشته شد. (تذکرة الخواص: ۳۶۵، المعمرین: ۸)



خلاصه‌ی بحث طول عمر

عمرهای طولانی افرادی که از آن‌ها نام بردیم، برای هر کسی که با اخبار آشنا باشد، کاملاً معلوم است. توجه به این نکته ضرورت دارد که در بین این اشخاص، پیامبران صالح، کفار معاند و گناهکاران علنی وجود داشتند. بنابراین ادّعی مخالفانی که عقیده دارند طولانی شدن عمر امام غایب خارق‌العاده است، و خارق‌العاده فقط به انبیاء تعلق می‌گیرد، کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا ثابت شد که چندین برابر عمر امام زمان علیه السلام به ابرار و فجّار تعلق گرفته است.

در این بین، فقط معتزله و هم‌کیشان آن‌ها خرق عادت را - که دارای تمامی شرایط معجزه باشد - برای غیر انبیاء جایز نمی‌دانند. در حالی که بدون هیچ تردیدی، طول عمر حضرت حجّت‌الاسلام اصلاً خارج از بحث معجزه است.

این عمر طولانی هیچ ربطی با ادّعاهای امام زمان علیه السلام ندارد؛ بلکه ارتباط دادن بین آن دو کاملاً غیر منطقی است؛ زیرا به تأخیرافتادن ادعا و گذشتن عمر خارق‌العاده، هیچ‌گونه تأثیری در جایی ندارد.

به عبارت دیگر واجب است که در معجزه، ادّعی خرق عادت ابتدا صورت بگیرد، به گونه‌ای که بعد از آن به تصدیق منجر شود. بیان ادّعی طول عمر در ابتدا هم مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا اصلاً نمی‌تواند با برهان صحّت خود همراه گردد؛ چرا که حصول این ادّعا، تنها بعد از گذشت زمان‌های طولانی امکان دارد، مگر این‌که مدّعی طول عمر مدت معلومی را برای آن بیان کند که بعد از گذشت زمان مزبور، صدق گفتارش مشخص گردد. البتّه در چنین موردی هم، اصل طول عمر، معجزه به حساب نمی‌آید، بلکه معجزه همان خبر از غیب است، و یا این‌که گفته شود: معتقدین به ظهور امام زمان علیه السلام، ظهور او را - در حالی که قوی و جوان باشد - معجزه می‌دانند. البتّه این معجزه به زمان ظهور اختصاص دارد، و مربوط به زمان غیبت امام زمان علیه السلام نیست.^۱

به فرض، چنان‌چه بپذیریم که طول عمر امام زمان علیه السلام به اندازه‌ی آن افرادی

۱. بنابر این طول عمر، معجزه به حساب نمی‌آید تا آن‌جا که ظهور معجزه به دست غیر انبیاء را محال می‌دانند، نگران شوند و آن را برای امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف، غیرممکن بدانند.

است که ذکر کردیم و یا چند برابر آن‌ها است. و فرض کنیم که خلاف عادت صورت گرفته است، و خلاف عادت هم از قبیل اعجاز است، در این حال هم ایرادی به مطلب ما وارد نمی‌شود؛ زیرا ما معتقدیم که امکان ظهور معجزه به دست نیکوکاران نیز وجود دارد، چه برسد به ائمه و صالحین.^۱

۱۱. چگونه می‌توان امام زمان (عجله الله فرجه) را در هنگام ظهور شناخت؟

می‌گویند: شما معتقدید که در این زمان، عنوان امامت به حجّت بن الحسن (عجله الله فرجه) تخصیص یافته است. حال چگونه نزدیکان حضرت، ایشان را در زمان غیبت می‌شناسند و همه‌ی شیعیان و سایر مردم نیز در هنگام ظهور عمومی امام زمان، می‌توانند او را بشناسند؟

می‌گوییم: امام عصر (عجله الله فرجه)، در هنگام ظهور معجزاتی نشان می‌دهد تا خاص و عام. از شیعیان و غیر شیعیان. با بررسی آن متوجه شوند که او همان حجّت (عجله الله فرجه) است؛ زیرا نصّ و تأکید از کتاب و سنت و اعتبارات عقلی که بر امامت ایشان دلالت کرده و عنوان حجّت را به ایشان اختصاص می‌دهد، به صورت کلی است و هیچ‌کدام از مکلفین راهی برای تعیین آن ندارند. بنابراین هم‌زمان با ظهور ایشان معجزاتی نیز ظاهر می‌گردد، تا مردم ایشان را به امامت و حجّیت بشناسند.

۱. مؤلف قبلاً در بحث معجزات ائمه (عجله الله فرجه) گفته است: «تعیین امام متوقف بر اعلام خداوند سبحان است که به تمام اسرار، علم دارد، یا به صورت ظهور معجزه به دست آن‌ها و یا بر اساس سند و نص قابل اعتمادی که آن را بیان می‌کند و هر دو مورد درباره‌ی ائمه‌ی معصومین (عجله الله فرجه) اتفاق افتاده است.»